

The effect of Islamic Revolution Theory on the Institution of the Islamic Government

Mohammad Hossein Taheri Khosroshahi *

Received: 2020/09/13

Mahdi Naderi **

Accepted: 2021/02/04

Fetemeh Tousi***


Abstract

The Islamic revolution is a “perfect” but “incomplete” revolution. It is in the midway of its desired socialization. A major part of the loose foundation and the slow pace of movement in this process is related to the lack of the Islamic government. In this regard, our main problem is the lack of attention to the appropriateness of the Islamic revolution’s selected theory with the construction of the desired Islamic government. Therefore, the authors have attempted to answer this question: how the Islamic revolution’s selected theory influences the construction of the desired Islamic government? Thus, the aim of this study is to format the effect of Islamic revolution theory on the construction of Islamic government in Grand Ayatollah Khamenei’s political thought. Findings indicate that based on his thoughts, unfamiliarity of the Islamic revolution and the revolution’s architects’ unheard narrations have resulted in “delay and deficiency in the constitution of the desired Islamic government”. The methodology of this research is qualitative analysis of texts and the required information has been gathered through documentary studies. The research findings suggest that in order to accelerate the realization of the Islamic government, we need to achieve the philosophy of the Islamic movement in order to rationally explain the process of transforming a movement to an institution.

Keywords: Ayatollah Khamenei’s political thought, Islamic society-building, Islamic revolution theory, desired Islamic government, Islamic movement philosophy

.....
* Ph.D candidate in Politics, Shahed University, Tehran, Iran


mhossein.taheri@shahed.ac.ir

 0000-0002-7312-6961

** Asociate Professor, Faculty of Politics, Shahed University, Tehran, Iran


(Corresponding Author).

Mahdinaderi35@gmail.com
0110

 0000-0002-8336-0110

*** Ph.D candidate in Islamic thought Teaching, Islamic Maaref University, Qom

ftoussi@gmail.com
5245

 0000-0002-9937-5245

تأثیر نظریه‌ی انقلاب اسلامی بر تشکیل دولت اسلامی

محمدحسین طاهری خسروشاهی *

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۳

مهدی نادری **

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۶

فاطمه طوسی ***

چکیده

انقلاب اسلامی یک «انقلاب کامل»، ولی «ناتمام» است که در میانه‌ی فرآیند جامعه‌پردازی مطلوب خود قرار دارد. بخش عمده‌ای از سستی بنیان و کندی آهنگ حرکت در این فرآیند به عدم تشکیل دولت اسلامی مربوط می‌شود. مسئله‌ی اصلی ما مغفول ماندن تناسبات نظریه‌ی مختار انقلاب اسلامی با ساخت دولت مطلوب اسلامی است. بر اساس این، تلاش شده است تا به این پرسش پاسخ داده شود که نظریه‌ی مختار انقلاب اسلامی چه تأثیری بر تشکیل دولت مطلوب اسلامی دارد؟ هدف از این بررسی، صورت‌بندی تأثیر نظریه‌ی انقلاب اسلامی بر ساخت دولت اسلامی در اندیشه‌ی سیاسی آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای است. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که بنابر دیدگاه ایشان، «ناشناختگی انقلاب اسلامی» و «ناشنیدگی روایت معماران انقلاب» موجب «ناباوری به حرکت تمدنی انقلاب اسلامی» شده که «تاخیر و اختلال در تشکیل دولت مطلوب اسلامی» را در پی داشته است. روش‌شناسی این تحقیق، تحلیل کیفی متن است و اطلاعات مورد نیاز از طریق مطالعات کتابخانه‌ای گردآوری شده است. پیشنهاد این تحقیق برای تسریع در تحقق دولت اسلامی، دستیابی به «فلسفه‌ی حرکت اسلامی» جهت تبیین عقلانی فرآیند تبدیل نهضت به نهاد است.

واژگان کلیدی: اندیشه سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای، جامعه‌پردازی اسلامی، نظریه‌ی انقلاب اسلامی، دولت

* دانشجوی دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی، دانشگاه شاهد، تهران.

mhossein.taheri@shahed.ac.ir

0000-0002-7312-6961

** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه شاهد، تهران (نویسنده مسئول)..

Mahdinaderi35@gmail.com
0110

0000-0002-8336-

*** دکتری مدرسی معارف اسلامی، دانشگاه معارف، قم.

ftoussi@gmail.com
5245

0000-0002-9937-

مقدمه

مسئله‌ی «ساختار-کارگزار» هسته‌ی اصلی نظریه‌های سیاسی مدرن است که به تبع تغییر پرسش فلسفه‌ی سیاسی از «چه کسی حکومت کند» به «چگونه باید حکومت کرد» اهمیت یافته است. با این وجود، توجه دوباره به نقش انسان در تاسیس جامعه‌ی سیاسی، تعدیل دیدگاه پارسونزی و ساختارگرایی مارکسیستی را در پی داشته و زمینه‌ساز طرح نظریه‌های معتدل‌تری هم‌چون «ساخت‌یابی» گیدنز (۱۳۹۷) و «واقع‌گرایی انتقادی» بسکار (۱۳۹۳) شده است. این نظریه‌ها ضمن نقد دوگانه‌ی ساختار-کارگزار، کشف مکانیزم تعامل این دو مؤلفه را در کانون بحث خود قرار داده‌اند. این بحث به نوبه‌ی خود، تابع دوگانه‌ی «نظر و عمل» است. از آنجایی که اختلاف در تلقی از نحوه‌ی تاثیر و تأثر نظر و عمل، عامل انشعاب مکتب‌های فکری بوده است (ر.ک: افروغ، ۱۳۹۹). توجه به این امر در انقلاب‌های اجتماعی موضوعیت جدی‌تری پیدا می‌کند. مطالعات نشان می‌دهند که همپای انقلاب‌های اجتماعی، فهم جامعه از نسبت «عمل-نظر» نیز به شدت دست‌خوش دگرگونی می‌شود (بیزر، ۱۳۹۸، ص ۷۰) و در ساخت نهادهای سیاسی تاثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، تحول در رابطه‌ی نظریه‌ی سیاسی با عینیت جامعه و تاثیر آن بر کیفیت ساخت نهادهای سیاسی، از جمله‌ی موضوعاتی است که مطالعه‌ی آن را بعد از انقلاب اجتماعی باید جدی گرفت؛ زیرا نهادهای سیاسی، روی دیگر نظریه‌های سیاسی هستند و از تحولات یکدیگر تاثیر می‌پذیرند. انقلاب‌های اجتماعی نقطه‌هایی هستند که تحول در هر دو طرف این معادله، به بیشینه‌ترین حالت خود می‌رسد؛ طبیعتاً برای هدایت این تحول، هر دو طرف ماجرا را باید جدی گرفت.

در این پژوهش درصددیم تا تاثیر «نظریه‌سازی» بر «نهادسازی» در انقلاب اسلامی را مورد تأمل و بررسی قرار دهیم. مسئله این است که تحقیق درباره‌ی تاثیر فقدان نظریه‌ی بومی انقلاب بر اختلال در دولت‌سازی از نظرگاه متفکران ما به‌دور مانده و دولت‌پژوهی اسلامی را به یک امر نااندیشیدنی تبدیل نموده است. نجف لک‌زایی در پنجمین کنگره‌ی

علوم انسانی اسلامی (۱۳۹۸) تصریح کرد: «ما در این مدت، نظریه‌ی دولت - ولو یک نظریه‌ی التقاطی نیز - نداشته‌ایم، لذا مبحث دولت‌سازی در ایران حاضر در ردیف امور نااندیشیده شده بوده است». پرسش اصلی این است که نظریه‌ی مختار انقلاب اسلامی چه تأثیری بر ساخت دولت مطلوب اسلامی دارد؟ به نظر می‌رسد خلاء تئوریک در باب تدوین نظریه‌ی انقلاب اسلامی، بر فرآیند دولت‌سازی در جمهوری اسلامی ایران تأثیر گذاشته و مسیر دستیابی به آن را مختل نموده است. هدف از این تحقیق، صورت‌بندی تأثیر این خلاء بر ساخت دولت مطلوب اسلامی در اندیشه‌ی سیاسی آیت‌الله العظمی خامنه‌ای است. معظم‌له با استناد به طرح کلی از حرکت تکوینی عالم، تحلیلی از حرکت تاریخی بشر ارائه می‌کنند که فهم و تدبیر حرکت عمومی انقلاب اسلامی نیز مستند به آن تفسیر و تحلیل می‌شود. این تصویر، یک زیرساخت نظری برای تئوریزه کردن انقلاب اسلامی است که در دولت‌سازی اسلامی نیز باید مورد رجوع واقع شود. ترجمان فلسفی این تصویر را می‌توان فلسفه‌ی حرکت اسلامی نامید و آن را در امتدادبخشی اجتماعی به فلسفه‌ی اسلامی جهت پشتیبانی از فرآیند نهادسازی در جمهوری اسلامی مورد استفاده قرار داد.

ترسیم شماره‌ی یک: قطعات مفهومی فلسفه‌ی حرکت اسلامی



۱. پیشینه‌ی تحقیق

درباره آسیب‌شناسی نظری انقلاب اسلامی تحقیقات زیادی وجود دارند، از جمله: «آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی» از محمدرحیم عیوضی (۱۳۹۷)، «آسیب‌شناسی انقلاب

اسلامی ایران» از مهرعلی لطفی (۱۳۸۵) و «آسیب‌شناسی ارکان انقلاب اسلامی ایران» از عبدالله حاجی‌صادقی (۱۳۸۳). جست‌وجو در پایگاه‌های برخط نشان می‌دهد که این پژوهش نخستین تحقیقی است که در رابطه‌ی نظریه‌ی انقلاب اسلامی با دولت‌سازی اسلامی کاوش می‌کند. مشابه‌ترین اثر منتشرشده یادداشتی کوتاه از محسن زیار (۱۳۹۳) تحت عنوان «آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی؛ بررسی موانع درونی تحقق دولت اسلامی» است که چهارده عامل دخیل در این ناکامی را به‌نحو پراکنده برشمرده است.

اخذ و اقتباس شتاب‌زده از نظریات عمومی انقلاب و کم‌توجهی به تدوین نظریه‌ی بومی انقلاب اسلامی موجب گسست عمل سیاسی از نظر سیاسی در نهاد سیاست ایران معاصر شده است. بدین‌ترتیب سنت فکری سیاسی ایرانی-اسلامی در دولت‌سازی امتداد پیدا نکرده و در نتیجه، نسخه‌های نظری پوزیتیویستی به عمل‌زدگی افراطی در سیاست عملی انجامیده است. تبعات این امر، حرکت پرفراز و نشیب و پرهزینه در دستیابی به دولت مطلوب اسلامی بوده است. داشتن یک نظریه‌ی مختار کمک می‌کند تا کثرت آسیب‌ها را به یک عامل محوری ارجاع داده و برای رفع آن، یک اقدام بنیادین را تمهید نماییم.

۲. چارچوب مفهومی

این پژوهش، با فرض انقلاب اسلامی به‌مثابه یک حرکت عمومی، بر بنیان چارچوب مفهومی دولایه‌ای استوار است که در دو سطح پراتیک و تئوریک رخ می‌دهد. لایه‌ی رویین به ساحت عینی انقلاب می‌پردازد و شامل نقشه‌ی راهی پنج‌مرحله‌ای از: انقلاب سیاسی، نظام‌سازی، دولت‌سازی، جامعه‌سازی تا تمدن نوین اسلامی می‌شود؛ لایه‌ی دوم یا لایه‌ی زیرین، ساحت نظری انقلاب را به تصویر می‌کشد و عبارت است از: روایت‌سازی، مدل‌سازی، نظریه‌سازی، الگوسازی تا نهادسازی. روش‌شناسی پژوهش، مبتنی بر تحلیل کیفی متن است؛ روش تحقیق ما اسنادی، و روش گردآوری منابع نیز کتابخانه‌ای است.

ترسیم شماره‌ی دو: چارچوب مفهومی تحقیق



۳. حرکت نظری انقلاب اسلامی

معارفی که حرکت عمومی یک نهضت را در ساحت نظری پشتیبانی می‌کنند، منطقی شامل پنج اقدام تئوریک است که به ترتیب عبارتند از: روایت‌سازی، مدل‌سازی، نظریه‌سازی، الگوسازی و نهادسازی (ر.ک: ایمان، ۱۳۹۷، ص ۲۲). «روایت‌سازی» عبارت است از ارائه‌ی یک طرح کلی از واقعه است. ما همواره در میانه‌ی حوادث به سر می‌بریم؛ روایت کمک می‌کند تا با شناخت حدود و ثغور وقایع پیرامونی‌مان نقش خودمان را در میانه‌ی حوادث پیدا کنیم. از آنجایی که این واقعیت‌ها همواره در حال تغییر و تحول هستند، روایت‌ها نیز دستخوش تغییر و تحول می‌شوند. از این رو باید روایت مرجعی وجود داشته باشد که بتواند وفاق اجتماعی را رقم بزند. روایت مرجع باید آحاد یک ملت را اقناع کند و آن‌ها را به سوی یک مشارکت سیاسی سوق دهد. «مدل»‌ها از دل روایت‌ها بیرون می‌آیند. مدل‌ها، برساخت‌هایی نظری هستند که وجوه پیچیده و متکثر گزارش‌های میدانی را پیرایش نموده و تصویری منسجم و ساده‌شده از حادثه را به‌نمایش درمی‌آورند. از این منظر، مدل‌ها مقدم بر نظریه‌ها هستند. «نظریه»، تبدیل مدل به زبان معادله است و عناصر دخیل در ساخت یک پدیده را بازگویی می‌کند. نظریه‌های سیاسی معادله‌هایی هستند که فرآیند تبدیل وضعیت موجود به وضعیت مطلوب را نیز در یک حوزه توضیح می‌دهند. نظریه‌های سیاسی، ابزارهای تغییر و تبدیل هستند و بدون آن‌ها نمی‌توان وحدتی را که باید ساخته شود، در مقام نظر قابل تصور کرد و آن را در عینیت جامعه پیاده نمود. زمانی که مجموعه‌ای از نظریه‌ها در کنار قرار می‌گیرند، ما می‌توانیم از طراحی یک الگوی مشخص برای کارکرد

صحیح قطعات مختلف جامعه صحبت کنیم. در نهایت، پیاده‌سازی الگوها نیز نیازمند «نهاد»‌های سیاسی هستند تا آن‌ها را از ساحت نظر به وادی عینیت درآورند. آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید:

در هر حرکت عمومی و در هر نهضت ... بر اساس تفکرات و مبانی پایه‌ای ... هم بایستی «واژه‌سازی» بشود، هم بایستی «نهادسازی» بشود... وقتی یک انقلاب و یک حرکت تحقق پیدا می‌کند، بایستی دستگاه‌های مجری خود را، آن مجموعه‌هایی که آن هدف‌ها را باید دنبال کنند، به‌وجود بیاورد... هر دو جزو کارهای دشوار است. (۱۳۹۰/۰۷/۲۲)

یکی از مهم‌ترین این نهادها، دولت است. با این سخن، دولت‌سازی مستلزم عبور از معبرهایی همچون: روایت‌سازی، مدل‌سازی، نظریه‌سازی و الگوسازی است؛ به نحوی که هرگونه نقص و اختلالی در هرکدام از این گذرگاه‌ها، تاخیر و اختلال در دولت‌سازی را در پی دارد. بنابراین، پرسش این است که چرا روایت‌های موجود از انقلاب اسلامی نمی‌توانند به مدل‌سازی و نظریه‌سازی و الگوسازی تبدیل شده و در نهایت به ساخت دولت مطلوب اسلامی منتهی گردند؟

۳.۱. نظریه‌سازی

نظریه در معنای عام خود عبارت است از مجموعه‌ی گزاره‌های مجرد و عمومی در ساحت یک علم که کلیت قابل فهمی را تشکیل می‌دهند تا درباره‌ی وجه مشخصی از جهان هستی، فهمی عقلانی در اختیارمان قرار گیرد (حقیقت، ۱۳۹۸، ص ۳۶). «هدف بنیادین نظریه این است که تا حدی واقعیت را توضیح دهد، بفهمد و تفسیر نماید... بدون نظریه، فهم واقعیت، غیرممکن است» (مارش و استوکر، ۱۳۸۸، ص ۴۳). نظریه در علوم انسانی عبارت است از گزاره‌های منظم درباره‌ی واقعیت‌های اجتماعی، مبتنی بر سیستم منطقی یک علم یا مکتب مشخص. هر نظریه‌ای دست‌کم از سه مقوله تشکیل می‌شود: «مفاهیم»، «قضایا» و

«مشاهده». مفاهیم، اجزایی هستند که هنگام مشاهده‌ی یک پدیده به استخدام درمی‌آوریم تا امکان بیان یک رابطه‌ی علیّی درباره‌ی آن پدیده برای ما فراهم شود. قضایا، عناصر اصلی تشکیل دهنده‌ی نظریه‌ها هستند که به نوبه‌ی خود از مفاهیم و رابطه‌ی منطقی فی‌مابین آن‌ها تشکیل می‌شوند (ر.ک: حقیقت، ۱۳۹۸، صص. ۳۶-۳۸).

چالمرز نظریه‌ها را نوعی «کل‌های ساختاری» (Structured whole) دانسته است. وی با این تعریف به وجه ارتباط نظریه با واقعیت متغیر عالم تاکید دارد و بر آن است تا مانع فروکاست واقعیت به مفاهیم انتزاعی شود. او تاکید می‌کند که هر نظریه‌ای مسبوق به مشاهده‌ی یک کلّ دگرگونی‌پذیر است؛ از اینرو گزاره‌ها و مفاهیم به‌کاررفته در یک نظریه می‌توانند به همان اندازه دقیق باشند که هنگام گزارش مشاهده‌ها بیان شده‌اند؛ هر مقدار ما در مشاهده دقیق‌تر باشیم و متغیرهای بیش‌تری را مشاهده کنیم، نظریه‌ی ما نیز دقیق‌تر خواهد بود. چالمرز برای روشن شدن مقصود خود نظریه‌ی جرم نیوتن و نظریه دموکراسی را مقایسه می‌کند (چالمرز، ۱۳۸۷، صص ۹۴-۹۵). نظریه با قابلیت تعمیم‌پذیری معنادار می‌شود؛ ما بدین دلیل نظریه‌سازی می‌کنیم که می‌خواهیم از مشاهده و گزارش صورت‌های تکرارشونده‌ی یک پدیده فارغ باشیم؛ چراکه نظریه‌ها کاشف از یک ساختار منتظم هستند. چنین نگرشی در دیدگاه لاکاتوش و کوهن برجسته شده است. کوهن برای تحولات علم نیز مدلی عرضه کرد و برای آن مراحل را در نظر گرفت که عبارت بودند از: پیش علم، علم عادی، بحران، انقلاب، علم عادی جدید، بحران جدید (چالمرز، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸).

نزدیک‌ترین مفهوم به نظریه، «مدل» است. برخلاف نظریه که مجرد و عمومی است، مدل از بازتاب واقعیت موجود در ذهن یک دانشمند به‌وجود می‌آید تا وی به بُعدی از ابعاد واقعیت احاطه پیدا کند؛ بنابراین، گام نخست نظریه‌سازی، مدل‌سازی است. مدل‌ها، تصاویر ساده‌شده و مجموعه‌ی مادی یا ریاضی یا منطقی هستند که از ساخت‌های اساسی یک واقعیت در بیرون حکایت می‌کنند تا مسیر کسب دانش و دست‌یابی به نظریه میسر گردد. به گفته‌ی کوهن، مدل یک الگوی شبیه به واقعیت یا تفسیری از واقعیت است، نه خود واقعیت. ما به کمک مدل، گروهی از داده‌های مرتبط با پدیده‌ی مورد مطالعه را به

مفاهیم قابل درج در فرضیه‌ها و نظریه‌ها تبدیل می‌کنیم تا مفاهیم و قضایا در یک سیستم صوری سازمان‌دهی شوند و در صورت معتبر بودن به نظریه تبدیل گردند. به این اعتبار، می‌توان مدل را اسکلت‌بندی نظریه دانست. وجود مدل در پس یک نظریه نشان می‌دهد که موضوع مورد مطالعه‌ی ما یک ساختمان معنایی است (ر.ک: حقیقت، ۱۳۹۸، ص ۳۹).

موضوع نظریه‌ی سیاسی، صورت‌بندی الگوهای قابل تکرار در رفتارهای انسان در زندگی اجتماعی است. نظریه‌ی سیاسی با انتزاع این الگوها از واقعیت جامعه و تعمیم آن به شرایط دیگر، امکان راهبری جامعه‌ی سیاسی از طریق تکرار تجربه‌های موفق را فراهم می‌آورد. بنابراین آنچه در مرکزیت نظریه‌ی سیاسی قرار می‌گیرد، عبارت است از کشف و فهم الگوهای تکرارپذیر و تعمیم‌پذیر. دیوید مارش و جری استوکر (۱۳۸۸) می‌نویسند:

علوم سیاسی نمی‌تواند با مشاهدات صرف به جلو برود. بدون داشتن ایده‌ای در مورد اینکه چه چیزی مهم است، نمی‌توانیم به درون جهان پیچیده‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، قدم بگذاریم. نظریه به شکل خام به ما کمک می‌کند که چوب را به جای درختان ببینیم. بدون وجود چنین فرآیندی... مشاهده‌کننده در زیر انبوهی از جزئیات دفن خواهد شد و قادر نخواهد بود که تاثیر عوامل مختلف در توضیح یک حادثه را ارزیابی نماید. نظریه‌ها از این رو دارای ارزش هستند که کلیه مشاهدات را سازمان می‌دهند (ص ۴۳).

نظریه‌های سیاسی ما را متعهد می‌سازند جهان را ببینیم و بر جنبه‌های ویژه‌ای از واقعیت تمرکز نماییم؛ همچنین، باعث می‌شوند به کمک آن‌ها، الگوهای فکری را توسعه دهیم. نظریه‌ها به گونه‌ای انتزاعی بیان می‌شوند تا تجربه را فشرده و منظم کنند و ما را به دریافت منسجمی از اجزای متعدد اطلاعات برسانند (مارش و استوکر، ۱۳۸۸، صص ۴۳-۴۴).

بر اساس آنچه گفته شد، پرسش ما در نظریه‌سازی برای انقلاب اسلامی این است که تغییرات شگرف انقلابی، نتیجه‌ی دگرگونی در کدامین متغیرها بود و این متغیرها تحت چه معادله‌هایی جامعه‌ی اسلامی ایران را دگرگون ساختند؟ این پرسش نه تنها گذشته‌ی تاریخی

ما را آشکار می‌کند، بلکه ساخت آینده نیز تابع پاسخ به این پرسش است؛ زیرا این متغیرها و اراده‌های مؤثر در آن‌ها در وضعیت کنونی ما نیز حضور دارند. تبعا اگر مدلی نظری و ساده‌سازی شده از این متغیرها نداشته باشیم، فهم روشنی از تحولات جاری جامعه نخواهیم داشت.

۳،۲. ساختارسازی

پیدایش، پایداری و پویایی جامعه‌ی سیاسی مستلزم وجود «ترتیبات» و «فرآیندها»ی خاصی است که با اصطلاح «ساختار» قابل توضیح است. در تعریف ساختار، اجماع نظری مشخصی وجود ندارد. در تعریف رادکلیف براون، «ساختار اجتماعی» روابطی است که در لحظه‌ی خاصی از زمان، انسان‌های معینی را به همدیگر پیوند می‌دهد. گینسبرگ آن را مجموعه‌ی گروه‌ها و نهادهای عمده‌ای می‌داند که با ترتیبات و تناسبات مشخصی به جوامع مختلف شکل می‌بخشند. فیرث معتقد است شأن افراد در شکل بخشیدن به جامعه را باید از نقش ساختارها جدا کرد. به نظر او، اصل دوام جامعه مرهون ساختارهای اجتماعی است. از نظر نیدل، با انتزاع نظام‌های رفتاری و روابط بازیگران یک جامعه می‌توان به درک ساختارهای جامعه دست یافت (باتامور، ۲۵۳۶، صص ۱۲۱-۱۲۲). بنابر تعاریف فوق، ساختارها آن دسته از خصیصه‌های سیستم اجتماعی هستند که مستقل از افراد جامعه در بلندمدت پایدار می‌مانند. ساختارها واجد عاملیت هستند و بر آزادی افراد درون خود قید می‌زنند. با این توصیف، به فرآیند فهم، طراحی و پیاده‌سازی الگویی که موجب پدیدار شدن یک ساختار سیاسی در متن جامعه شود، می‌توان «ساختارسازی» اطلاق کرد.

پذیرش مفهوم ساختار، مسبوق به پذیرش کل‌بودن جامعه‌ی سیاسی است. اگرچه پیش‌تر نیز افلاطون سیاست را اداره‌ی یک ملت می‌دانست از آن جهت که یک کل است، اما تاکید بر ساختارهای سیاسی از جمله‌ی ویژگی‌های فلسفه‌ی سیاسی جدید است که به تبع اهمیت پیدا کردن الگوهای حکمرانی جدی‌تر گرفته می‌شود. ساختارها، چارچوب‌های پیدا یا ناپیدایی هستند که به پدیده‌های سیاسی شکل می‌دهند و با تاثیرگذاری در نحوه‌ی

پیوند اجزاء با یکدیگر، موجب کارکرد هماهنگ آنها شده و کلیت واحدی را از مجموع آنها می‌سازند. ماهیت چنین «کل»ی، در گرو کارکرد هماهنگ اجزاست. این هماهنگی، غایت مشخصی را دنبال می‌کند. نه تنها این هماهنگی و تعامل را باید در نسبت اجزای بیرونی با هم دید، بلکه در نسبت با محیط بیرونی نیز باید آن را سنجید؛ چراکه تعامل و رابطه‌ی اجزای بیرونی و درونی است که در مجموع روابط ساختاری را ایجاد می‌کنند (حقیقت، ۱۳۹۸، صص ۴۶۱-۴۶۴).

لوی اشتراوس معتقد است که ساختار سیاسی، طریق تعیین و تجسد مدل ذهنی متفکران سیاسی است تا از این طریق روابط خاصی را در جامعه حاکم سازند. دولت از جمله‌ی این ساختارهاست. اسکاچپول معتقد است: دولت در بدو حرکت خود، دارایی‌های مورد نیازش را از جامعه وام می‌گیرد و در فرآیند تکامل خود، این منابع را در جهت خلق و تقویت قوای اجرایی‌اش به کار می‌بندد. به نظر وی «ساختارها با فراهم آوردن جوئی از منع و ترغیب، بر فاعلان درون سیستم اعمال اثر می‌کنند» (حقیقت، ۱۳۹۸، ص ۴۷۸). در واقع، فاعلیت ساختارها به نحو جبری و غیرقابل‌سریچی اعمال نمی‌شود، بلکه صرفاً احتمال بروز و ظهور پیامد خاصی را در یک جامعه تشدید می‌کنند. ساختارهای اجتماعی، محصول فعل نظری و اندیشه‌ی کارگزاران سیاسی هستند و پیامدهای مطلوب‌شان را از طریق مشخص کردن دامنه و دایره‌ی انتخاب‌ها می‌آفرینند، نه به‌طور مستقیم و اجتناب‌ناپذیر. وجود ساختارها کمک می‌کنند تا در جامعه، زمینه‌هایی فراهم گردد و با شکل مشخصی ساخته شود؛ لذا ساختارها را می‌توان ابزارهایی برای مهندسی جامعه دانست.

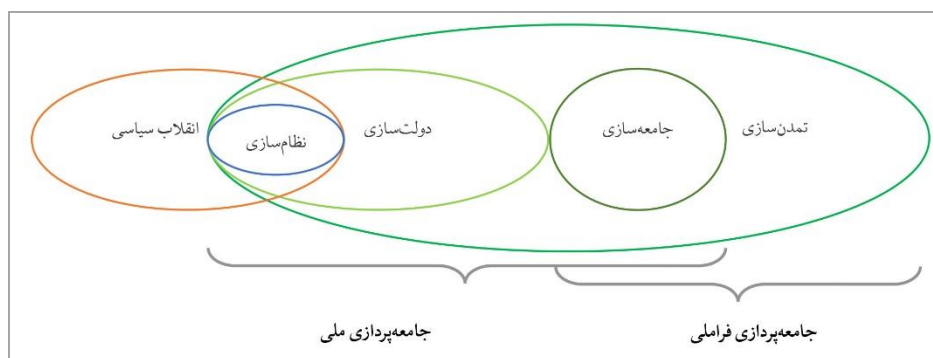
یکی از راه‌های ایجاد ساختارهایی که امکان‌سویگیری خاصی را در حرکت عمومی یک ملت تقویت می‌کنند، «نهادسازی» است (رک: میرترابی، ۱۳۹۶). هر «نهاد»ی شامل مجموعه‌ای از قواعد، باید و نبایدها و ارزش‌هایی است که در قالب الگوهای رفتاری پایدار و تکرارشونده ظاهر می‌شوند و خود را در سیمای یک سازمان اجتماعی یا شیوه‌های رفتاری آشکار می‌کنند (هاتینگتون، ۱۳۷۵، ص ۲۳). ما در باب ساختار سیاسی در انقلاب اسلامی با این پرسش مواجهیم که قواعد و هنجارها و ارزش‌های مطبوع انقلاب چگونه

باید در قالب نهادها و سازمان‌ها و سبک‌های رفتاری مشخص تجسد پیدا کنند؟ پاسخ به این پرسش، مسیر دولت‌سازی را در امتداد انقلاب اسلامی روشن خواهد کرد.

۴. حرکت عینی انقلاب اسلامی

حرکت عینی انقلاب اسلامی به ساحت تحقق آرمان‌هایی اطلاق می‌شود که پیش‌تر در ساحت نظری در قالب «طرح‌واره‌های کلی» بیان شده بودند. از آنجایی که عالم مادی، عالم تدریج و حرکت است، آمال و آموزه‌های یک مکتب نیز به‌نحو تدریجی محقق می‌شوند. از این‌رو پرسش ما این است که اهداف این حرکت عمومی در قالب چه فرآیندی تحقق پیدا خواهند کرد؟ پاسخ به این پرسش ما را با نقشه راه حرکت عمومی انقلاب اسلامی آشنا خواهد ساخت. با مراجعه به اندیشه‌ی سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای می‌توان به نقشه‌ی راه پنج‌مرحله‌ای رسید که بیان‌گر سیر حرکت عمومی انقلاب تا دستیابی به تمدن نوین اسلامی است. این پنج مرحله عبارتند از: «انقلاب سیاسی اسلامی»، «نظام جدید اسلامی»، «دولت مطلوب اسلامی»، «جامعه نمونه‌ی اسلامی» و «تمدن نوین اسلامی». ایشان از این پنج مرحله تحت عنوان زنجیره‌ی منطقی یاد کرده و آن را قابل تطبیق بر همه تمدن‌ها شمرده‌اند (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۰۷/۲۷). روابط منطقی و راهبردی فی‌مابین این پنج مرحله در تصویر زیر بازتاب یافته است. انقلاب اسلامی با مسائل ایران آغاز شد و در مسیر تکامل خود، در برهه‌ی طراحی تئوری جایگزین برای نظام پادشاهی، ظرفیت‌های تمدن فروپاشیده‌ی اسلام را مغتنم شمرد و آن را در نظام سیاسی جدید (مردم‌سالاری دینی) لحاظ کرد. بنابراین، می‌توان ایده‌ی نظام جدید اسلامی را نقطه‌ی جهشی برای انقلاب اجتماعی دانست. دولت مطلوب برخاسته از این نظام باید بتواند نظام و جامعه‌ی جدید را در مقیاس انقلاب اجتماعی اداره کند و ظرفیت تولد تمدن نوین اسلامی را فراهم سازد.

ترسیم شماره‌ی سه: نقشه‌ی راه تمدنی انقلاب اسلامی



۴,۱. انقلاب سیاسی اسلامی

این مرحله، نخستین گام «انقلاب اجتماعی» است که در مقایسه با چهار نمونه‌ی دیگر (فرانسه، روسیه، چین و کوبا)، مردمی‌ترین انقلاب اجتماعی جهان محسوب می‌شود. از آنجایی‌که انقلاب اجتماعی بلافاصله بعد از واژگون‌نمودن نظام موجود، به مطلوب خود دست نمی‌یابد، تبعاً باید مراحل مختلفی برای آن تصویر کرد. نخستین مرحله از این مراحل، «انقلاب سیاسی» است که به‌نحو دفعی و پیش‌بینی‌نشده به‌وقوع می‌پیوندد. ممیزه‌های دگرگونی سیاسی هم‌چون تغییر در طبقه‌ی حاکمان و براندازی نظام سیاسی، نخستین نشانه‌هایی است که در انقلاب اجتماعی ظاهر می‌شوند، اما برخلاف انقلاب سیاسی در این مرحله متوقف نمی‌ماند و با فراهم‌نمودن بسترهای حقیقی و حقوقی مورد نیازش، مسیر دگرگونی‌های بعدی را پی می‌گیرد. شروع این مرحله را از حیث زمانی می‌توان قیام سال ۱۳۴۲ دانست؛ انقلاب سیاسی در ۱۲ فروردین سال ۱۳۵۸ به اتمام رسید و حرکت عمومی انقلاب وارد گام بعدی یعنی نظام‌سازی شد.

۴,۲. نظام جدید اسلامی

نظام‌سازی، یکی از الزامات انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی است. وقتی رژیم سیاسی پیشین سرنگون می‌شود، باید الگوی جدیدی برای زمامداری جایگزین گردد. بدون تغییر نظام

سیاسی، اساساً نمی‌توان از پیروزی انقلاب سیاسی صحبت کرد؛ به این معنا، نظام‌سازی، بخشی از انقلاب سیاسی نیز محسوب می‌شود. در عین حال، آنجایی که شاکله‌ی کلی ساختار سیاسی جدید در مرحله‌ی نظام‌سازی طرح‌ریزی می‌شود، روی کار آمدن نظام جدید اسلامی، بخشی از دولت‌سازی نیز به حساب می‌آید. نظام‌سازی را می‌توان تحقق ساخت حقوقی دولت اسلامی دانست. نقطه‌ی زمانی پی‌ریزی نظام جدید اسلامی آغاز درس‌های ولایت‌فقیه امام خمینی در سال ۱۳۴۸ در نجف اشرف بوده است؛ با رفراندوم قانون اساسی در ۱۲ آذر ۱۳۵۸ نیز این مرحله به اتمام رسید. با توجه به تحولات طبیعی در فرآیند دولت‌سازی، بخش‌هایی از نظام جدید اسلامی قابل تحول و بازبینی هستند. بنابراین، نظام اسلامی، خاصیت ژله‌ای دارد و منوط به مراحل تکامل دولت‌سازی از خود انعطاف نشان می‌دهد؛ چراکه ستون‌های نظام اسلامی باید بتوانند کلیه‌ی زیرساخت‌های حقوقی لازم برای طی مراحل جامعه‌پردازی ملی و فراملی را پوشش دهند.

۴.۳. دولت مطلوب اسلامی

مرحله‌ی تشکیل دولت مطلوب اسلامی پرمخاطره‌ترین مرحله‌ی انقلاب کبیر اسلامی است؛ چراکه تداوم یا ترمیدور (چرخش) انقلاب، منوط به گذار موفقیت‌آمیز از این مرحله است. دولت‌سازی بازه‌ای است که معماران انقلاب باید بتوانند متناسب با آموزه‌های انقلاب، نهادسازی کنند و آرمان‌های انقلاب اجتماعی را در تراز ملی، اطلاع‌رسانی و نهادینه سازند. در این مرحله نه تنها کارگزاران نظام اسلامی در روش و منش خود باید به معارف و سیره‌ی اسلامی پایبند شوند، بلکه نرم‌افزارها و الگوها و نظامات اداره‌کننده‌ی حاکمیت جدید نیز باید برآمده از اسلام و تامین‌کننده‌ی اهداف اسلام باشند. طبیعتاً چنین امر مخاطره‌آمیزی با تغییرات بنیادین در فهم از دین و علوم اداره‌کننده‌ی جامعه همراه خواهد بود؛ بنابراین، دولت‌سازی، مترتب بر دستیابی به فقه حکومتی و علوم انسانی اسلامی است. شاید بتوان نزدیک‌ترین نقطه‌ی تجلی دولت مطلوب اسلامی را تدوین الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت دانست.

آنچه بر مخاطره‌آمیزبودن دولت‌سازی اسلامی می‌افزاید، تمهید ساز و کار مناسب برای عبور از ساختارهای دولت مدرن است؛ یعنی بسترهای لازم برای عبور از الگوی دولت وستفالیایی در این مرحله باید فراهم شود تا جامعه‌ی اسلامی در مرحله‌ی تمدن‌سازی توان عبور از تمدن رقیب را داشته باشد (بهرامی مقدم و حیدری، ۱۳۹۹، صص ۱۰۵-۱۰۷). در تبیین این امر، همین بس که یک انقلاب اجتماعی نمی‌تواند در رَحمِ اجاره‌ای دولتی باشد که موجد نظم اجتماعی مورد اعتراض او بوده است. انقلاب اسلامی علمدار خروج از نظامی است که در پی نظم دولت مدرن بر ملت‌های مختلف، از جمله ملت ایران، تحمیل شده است. مناسبات اجتماعی ایران اسلامی در نتیجه‌ی کاربست آمرانه‌ی مناسبات دولت مدرن از سنت فکری و فرهنگی خودش فاصله گرفته و به وضعیت دوگانه و شخصیت مرزی اجتماعی گرفتار شده است. انقلاب اسلامی، طرحی برای خروج از این زوال و انفعال است. اگرچه در مرحله‌ی دولت‌سازی اسلامی باید دست کم در تراز پیچیدگی‌های دولت مدرن به مسائل جامعه پاسخ مناسب و کارآمد عرضه کرد، اما مبدا این پاسخ‌های پیچیده، نه الگوی دولت مدرن، بلکه باید عقلانیت اجتماعی اسلامی - ایرانی باشد. دولت‌سازی اسلامی را باید به‌مثابه طرحی برای مستحیل نمودن دولت مدرن در هاضمه‌ی عقلانیت سیاسی اسلامی - ایرانی دید. از این رو در این مرحله، هم نیازمند «حاکمان مسلمان» هستیم، هم نیازمند «حکمرانی و تنظیم‌گری اسلامی» برای حل مسائل اضطراری و تحمیلی، و هم نیازمند «ایده‌ی جامعه‌پردازی اسلامی در مقیاس ملی و فراملی».

به هر روی، ایده‌پردازی برای دولت‌سازی از زمان پردازش نظریه‌ی ولایت فقیه در نجف آغاز شد، اما ورود مشخص‌تر حرکت عمومی انقلاب به مرحله‌ی دولت‌سازی بعد از فراندوم قانون اساسی در ۱۲ آذر ۱۳۵۸ بوده است؛ نقطه‌ای که باید محتوای حقوقی قانون اساسی به ساختارهای حقیقی نهادها و نظام‌ها و الگوهای اداره‌کننده‌ی کشور تبدیل شود. متأسفانه اهمیت و اضطرار به این مرحله در طی دهه‌های گذشته مغفول مانده است؛ از اینرو می‌توان دولت‌سازی اسلامی را مرحله‌ی مغفوله‌ی انقلاب اسلامی دانست. نبود

ادبیات تخصصی و آکادمیک در باب دولت‌سازی در مجامع علمی، غلبه‌ی نگاه‌های شخصی و حزبی و جناحی به دولت‌سازی در میان جریان‌های انقلابی، فروکاست دولت‌سازی به حکمرانی خوب و مواجهه‌ی خام و هیجان‌زده با راهبردهای رهبر معظم انقلاب و ... در مجموع، در این باره مؤثر بوده‌اند.

۴,۴. جامعه‌ی نمونه اسلامی

مرحله‌ی پایانی جامعه‌پردازی در انقلاب کبیر اسلامی، ایجاد جامعه‌ی نمونه‌ی اسلامی است. در این مرحله که محصول کنش انقلابی دولت-ملت ایران است، سبک زندگی تازه و مناسبات جدید و قشربندی اجتماعی نوینی پدیدار خواهد شد که تعیین آموزه‌های انقلاب اسلامی است. جاذبه و کارآمدی این نمونه‌ی عینی باعث می‌شود که - مثل هر تمدن دیگری در جهان - امکان پیدایش تمدن جدیدی مهیا گردد. جامعه‌ی نمونه‌ی اسلامی، مرحله‌ی تجلی کارآمدی نظام اسلامی و توانایی دولت اسلامی برای برپایی یک نظم جدید بشری است. پیش از تشکیل دولت مطلوب اسلامی، اساساً امکان ایجاد جامعه‌ی نمونه منتفی است و صرفاً در حد گفتمان و آرمان می‌توان به آن پرداخت.

۴,۵. تمدن نوین اسلامی

زندگی انسان همواره واجد الگوهایی از نظم و انتظام است؛ این الگوها در طی تاریخ و به تدریج شکل می‌گیرند. پیدایش این الگوها به نوبه‌ی خود، تابعی از فرهنگ یک ملت در یک دوره‌ی تاریخی مشخص است که آن نیز در جای خود برخاسته از نوع خاصی از تفکر است. این فرایند را می‌توان به نحو معکوس نیز تبیین کرد. یعنی استبعاد ندارد که تفکری بتواند با استمرار یافتن در دل تاریخ و به‌نمایش گذاشتن مزایا و کارآمدی‌هایش، به فرهنگی تبدیل شود که جاذبه‌ی فرامرزی داشته باشد. این فرهنگ نیز در گام بعدی برای تسهیل در دسترسی به مزایای خودش، بسترهایی را فراهم سازد که موجب پیدایش یک تمدن جدید گردد (ر.ک: بشیر و غیائی فتح‌آبادی، ۱۳۹۹، ص ۵). آنچه در تمدن نوین اسلامی مطمح نظر قرار گرفته است، باور به ظرفیت فرهنگ ولایی شیعه در ایجاد بسترهای تمدنی است. این

ظرفیت در طی تاریخ انباشت شده و در انقلاب اسلامی خود را آشکار کرده است. تمدن نوین اسلامی، همان فضایی است که جامعه‌ی نمونه اسلامی ایجاد شده در ایران، در محیط بین‌الملل تکثیر خواهد شد.

۵. روایت آیت‌الله خامنه‌ای از حرکت نظری و عینی انقلاب اسلامی

کاوش در اندیشه‌ی سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای نشان می‌دهد که آرای منتشر شده‌ی ایشان در باب انقلاب اسلامی، واجد روایتی منسجم در این باره است و توأمان به آسیب‌شناسی حرکت نظری و عینی نهضت نیز می‌پردازد. در قلب این روایت، تصویرسازی از «انقلاب اسلامی به مثابه یک حرکت عمومی» قرار گرفته و به نوبه‌ی خود با «حرکت تاریخی بشر» و «حرکت تکوینی عالم» در پیوند است. معظم‌له، تحولات و دستاوردهای انقلاب را به همین سه‌گانه ارجاع می‌دهند و هر گشایشی را، از این رهگذر امید دارند. از آنجایی که نظریه‌ی سیاسی، نقش تعیین‌کننده‌ای در برآمدن ساختارهای سیاسی دارد، برای رفع و رجوع نواقص و اختلالات ساختاری نیز باید به این مبنا استناد کرد. همین مبنا را نیز در پاسخ به سوال اصلی پژوهش باید به کار بست.

آیت‌الله خامنه‌ای در ۳۱ شهریور سال ۱۳۶۶ در مجمع عمومی سازمان ملل مفهومی را به‌کار گرفتند که بعدها نیز مورد تذکر ایشان قرار گرفت. این مفهوم مرکز ثقل آسیب‌شناسی ایشان در حرکت عمومی انقلاب اسلامی است. این مفهوم عبارت بود از: «ناشناختگی انقلاب اسلامی». معظم‌له فرمودند: «من از ایران می‌آیم که زادگاه پرآوازه‌ترین و درعین حال ناشناخته‌ترین انقلاب‌های دوران معاصر است». دو سال بعد از این سخنرانی تاکید کردند که انقلاب اسلامی از حیث تدوین مبانی نظری خود یکی از ضعیف‌ترین انقلاب‌ها و تحولات جهان است. ایشان تصریح کردند:

کاری که ما در این زمینه کردیم، واقعاً خیلی کم است. گاهی انسان دلش نمی‌آید که بگوید در حد صفر؛ چون واقعاً کسانی با اخلاص کارهایی کرده‌اند. اما اگر نخواهیم ملاحظه‌ی این جهات عاطفی را بکنیم، باید بگوییم یک ذره

بیشتر از صفر و خیلی خیلی کم کار شده است. (۱۳۶۸/۰۹/۰۷)

اشاره به ناشناختگی انقلاب اسلامی به گونه‌های مختلفی مورد توجه سیاست‌مداران جهانی نیز بوده است. فرد هالیدی که آثار مهمی درباره انقلاب اسلامی نگاشته است، در نشست‌های به مناسبت سی‌امین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی اظهار کرد: «سی سال بعد از انقلاب، دنیا هنوز حرف جمهوری اسلامی و این ملت بزرگ را نشنیده است» (holliday, ۲۰۰۹). ناشناختگی انقلاب اسلامی، نشانه‌ای بر فقدان نظریه‌پردازی درباره چگونگی تولد، تداوم و تعالی انقلاب اسلامی است تا بدانیم سیر مراحل مختلف پیدایش، پایایی و پویایی این واقعه، چگونه بوده است. اگرچه تلاش محققان برای تدوین نظریه‌ای که وقوع ناگهانی انقلاب اسلامی را توضیح دهد، از بدو پیروی انقلاب آغاز شد، اما باب این پژوهش‌ها، همچنان مفتوح است. آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید: «امروز ما کمبود داریم؛ ما خلأهای زیادی داریم... ضمن اینکه منابع داریم، منظومه‌ی فکری نداریم... ما باید برویم به سمت منظومه‌سازی؛ یعنی قطعات مختلف این پازل را در جای خود بنشانیم و یک ترسیم کامل درست کنیم» (۱۳۹۱/۰۸/۲۳).

۵.۱. تصورناپذیری انقلاب اسلامی

در آرای آیت‌الله خامنه‌ای، ناشناخته بودن انقلاب اسلامی به دیرپاب بودن نحوه‌ی سازگاری اراده‌های دخیل در پیروزی و استمرار آن مربوط می‌شود:

صدها شرط و صدها موقعیت باید ردیف شوند و کنار هم قرار گیرند تا حادثه‌ای مثل انقلاب اسلامی بتواند رخ دهد... در تاریخ ما، در وضع زندگی ما، در مردم ما، در ارتباطات اجتماعی ما، در اعتقادات ما، در وضع حکومت ما، در وضع جغرافیایی ما، در ارتباطات سیاسی و اقتصادی عالم، آنقدر حوادث فراوان کنار هم قرار گرفت تا شرایط آماده شد برای این که انقلاب اسلامی به وجود آید و پیروز شود... این پدیده بسیار مغتتم و دیرپاب و

عجیبی است (۱۳۷۹/۰۹/۱۲).

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نه تنها یک واقعه‌ی غیرمنتظره بود، بلکه حتی وقوع آن نیز قابل تصور نبود. با توجه به حضور اراده‌های انسانی، نمی‌توان عن‌قرب بودن انقلاب‌ها را پیش‌بینی کرد؛ از اینرو بسیاری از تئوری‌های انقلاب، رویکرد پسینی دارند و صرفاً به بازسازی مدل واقعه می‌پردازند. اما نکته‌ی مهم اینجا است که انقلاب اسلامی، تصورناپذیر بود؛ یعنی برخلاف سمت‌وسوی حاکم بر حرکت جهان رخ داد. نباید از کنار این ویژگی به‌سادگی گذشت، چراکه، این امر انکارناپذیر می‌تواند مبدا تئوری جدیدی در انقلاب‌های اجتماعی جهان باشد. این نکته در روایت‌هایی که به ترسیم انقلاب اسلامی پرداخته‌اند، یا بی‌ارزش و ناچیز قلمداد شده یا صرفاً به یک توضیح شعاری بسنده شده و بدون دقت‌های علمی رها شده است.

تصورناپذیری پیروزی انقلاب اسلامی را می‌توان در نابوری به توان نهاد دین و رهبری مذهبی در بسیج توده‌های پراکنده و حتی متعارض، حول یک پیشنهاد روشن سیاسی مشاهده کرد. در مرکز این پیشنهاد، یک مسئله‌ی الهیاتی به نام اسلام سیاسی قرار داشت که می‌خواست سازمان‌دهی اجتماعی جدیدی را با محوریت معنویت پیاده سازد. بیش از ۹۸ درصد جامعه به این پیشنهاد در حالی پاسخ مثبت دادند که پایگاه‌های ایدئولوژیک آن‌ها متفاوت و گاهی متعارض بود. با هر توجیهی که پیش برویم و هر نیتی را در پس این ائتلاف شگفت‌انگیز تصور کنیم، به هر حال این تعارض‌ها وجود داشتند، ولی در کف میدان به یک تعاون و ائتلاف رسیدند. بیش از ۱۰ درصد مردم ایران در کنش انقلابی در خیابان‌ها حضور یافتند؛ راه‌پیمایی‌های میلیونی در این تحول اجتماعی باعث شکسته شدن رکورد انقلاب کبیر فرانسه (با مشارکت کم‌تر از ۲ درصد مردم) شد و انقلاب اسلامی، بزرگ‌ترین انقلاب اجتماعی جهان لقب گرفت (کورزمن، ۱۳۹۷، ص ۱۶). این ائتلاف و اقبال چگونه شکل گرفت؟ این پرسش، ما را به قلب تصورناپذیر بودن انقلاب اسلامی خواهد برد.

انقلاب اسلامی نه تنها برای نظام‌های اطلاعاتی و امنیتی آن روزگار پیش‌بینی شده نبود، بلکه حتی در باور طیف‌های گوناگون مبارزان حاضر در میدان نیز نمی‌گنجید (کورزمن، ۱۳۹۷، صص ۱۷-۴۰). این امر باعث شده است برخی از نظریه‌پردازان انقلاب در نظریات خود بازبینی کنند (ر.ک: مشیرزاده، ۱۳۷۵؛ خرمشاد، ۱۳۸۳ و ملکوتیان، ۱۳۹۴). خیلی از مبارزان صرفاً به دنبال اصلاحات در نظام پادشاهی ایران بودند و حتی طرح گمانه‌ی «انقلاب» و «ساقط کردن رژیم پادشاهی» را انکار می‌کردند. گفت‌وگو درباره‌ی جایگزین نظام پادشاهی یک امر غیرممکن جلوه می‌کرد. شخصیت‌های مبارزی که به دنبال انقلاب اسلامی بودند نیز تحقق این مطلوب را مشروط به سپری شدن سالیانی دور و طی کردن فرآیندی بسیار سخت و دشوار می‌دانستند. از اینرو وقتی انقلاب در سال ۵۷ با کم‌ترین خشونت و کشتار پیروز شد، شبیه افسانه‌ها جلوه کرد (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۰۷/۲۰).

این شواهد نشان می‌دهند که انقلاب اسلامی خارج از دستگاه محاسباتی روزگار ما متولد شده است. آیا این پیروزی از سر حادثه بود یا می‌توان توضیحی علمی پیرامون چگونگی تولد و تدام انقلاب اسلامی ارائه کرد؟ تدوین نظریه‌ای در این باب با دو مانع روبه‌رو است: دیدگاه‌های «تقلیل‌گرایانه» از یک سو و تصورات «سهل‌پندارانه» از سوی دیگر بر روایت انقلاب اسلامی سایه انداخته‌اند و موجب شده‌اند علی‌رغم سپری شدن بیش از چهل سال از پیروزی گام نخست انقلاب اسلامی در ایران و ظهور آثار جهانی ناشی از آن (همچون شکل‌گیری جبهه‌ی مقاومت اسلامی در منطقه‌ی جنوب غرب آسیا و گسترش این الگو در کشورهای ضدامپریالیستی)، مدل تکرارپذیری این واقعه‌ی تدوین نشود. قریب به اتفاق روایت‌های موجود، مبتلا به تقلیل‌گرایی هستند و مقیاس تحول اجتماعی و تمدنی آن را نادیده می‌گیرند. انگشت‌شمار روایت‌های تمدنی موجود نیز عمدتاً غیر روشمند بوده و از سر علایق شخصی تدوین شده‌اند، بنابراین، نمی‌توانند با زبانی جهانی به ملت‌های جهان ترجمه شوند. برخی نیز اساساً پیشبرد انقلاب اسلامی را مستغنی از نظریه و تئوری می‌دانند و ارزش و اعتباری برای این کارها قائل نیستند. نشانه‌ها و پیامدهای این فروکاستن و سهل‌دانستن را به‌طور مشخص می‌توان در «تدوین نشدن

نظریه‌ی پشتیبان انقلاب اسلامی»، «سهل‌پنداری تحوّل انفسی تجربه‌شده در انقلاب»، «غفلت از ماهیت نوزای معنوی و آغاز دوران جدید در عالم»، «بی‌اعتنایی به ظرفیت‌های تاریخی عصر جدید پساانقلاب» و نهایتاً «تلقی‌های ناقص، کم‌عمق و مبهم از طرح جامع و تدابیر کلان رهبران انقلاب اسلامی» مشاهده کرد.

۵.۲. بنیان‌های الهیاتی انقلاب اسلامی

در روایت آیت‌الله خامنه‌ای از انقلاب اسلامی با یک نگاه فلسفه‌ی تاریخی مواجه می‌شویم که می‌تواند تبیین‌گر اراده‌های پشتیبان در میدان انقلاب اسلامی باشد. ایشان ضمن رد فروکاستن انقلاب اجتماعی به انقلاب سیاسی، تصریح می‌کنند «انقلاب یک تحول عمیق بود؛ هم تحولی بود در سیاست کشور ... هم تحولی بود در متن جامعه‌ی ایرانی» (۱۳۹۶/۰۳/۱۴). به نظر ایشان، مسئله‌ی انقلاب اسلامی، «مسئله‌ی یک پدیده‌ی عظیم و به‌تدریج توسعه‌یابنده و ریشه‌دواننده در یک بخش مهمی از دنیاست... که معنویت، جزو بافت اصلی آن محسوب می‌شود» (۱۳۸۵/۰۷/۲۵)، چراکه «یک مفهوم جهانی، یک حقیقت جهانی، یک حقیقت بشری به‌وسیله‌ی انقلاب پیام داده شد که هرکسی در دنیا آن را بشنود احساس می‌کند که به این پیام دل بسته است» (۱۳۹۲/۰۶/۲۶). طرح یک مفهوم جهان‌شمول که ظرفیت ایجاد نظم‌ی فراگیر در میان بشریت را داشته باشد، مبنایی به‌دست می‌دهد که آیت‌الله خامنه‌ای، انقلاب اسلامی ایران را مبدا شکل‌گیری عصری جدید و آغاز دورانی تازه در تاریخ بشریت بدانند. ایشان معتقدند که: «با انقلاب اسلامی در ایران... عصر جدیدی با خصوصیات متمایز با دوران قبل در عالم به وجود آمد... وقتی عصر جدیدی در تاریخ بشر آغاز می‌شود، هیچکس نمی‌تواند خود را از تأثیرات آن عصر برکنار بدارد. دوران گذشته‌ی تاریخ بشر هم همین‌طور بوده است» (۱۳۶۹/۰۳/۱۴).

حل معمای ناشناختگی انقلاب و تصورناپذیری آن نیازمند توجه به این مطلب است که یکی از اراده‌های دخیل در پیروزی و استمرار انقلاب اسلامی، اراده‌های تاریخی انباشت‌شده در فرهنگ سیاسی اسلام بوده است. معظم‌له معتقدند: «جمهوری اسلامی،

امانت تاریخی انبیای عظام الهی است. آرزوی موسی و عیسی و آرزوی همه‌ی اولیا و ائمه‌ی بزرگوار ماست که امروز تحقق پیدا کرده است، ولو ناقص» (۱۳۷۳/۱۰/۱۵). این ذخیره‌ی فرهنگی توسط سلسله‌ای تحت عنوان «سلسله‌ی اطیاب» محافظت شده و زمینه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی را فراهم آورده است:

ما علمای بزرگی را از میان مسلمین ایران می‌بینیم که شئون بسیار تعیین‌کننده‌ای در امر حرکت تاریخ بر عهده گرفته‌اند... همین مجاهدت‌ها و از خودگذشتگی‌ها بود که یک ذخیره‌ی تمام‌نشدنی را پدید آورد... اگر آن ذخیره‌ی ایمان عمیق نسل‌های پی‌درپی نمی‌بود، هیچ دستی نمی‌توانست به صورت خلق‌الساعه چنین انقلابی را به وجود بیاورد و به پیروزی برساند. امام، یکی از همان سلسله‌ی اطیاب بود. (۱۳۷۰/۱۰/۱۱)

بر همین مبنا آیت‌الله خامنه‌ای در تبیین چرایی و چگونگی شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی، تصریح می‌کند: «نه اینکه ما تصمیم بگیریم این کار را بکنیم؛ بلکه حرکت تاریخی ملت ایران در حال به‌وجودآوردن آن است» (۱۳۷۳/۰۱/۰۱). «سنت‌های الهی در تاریخ این را حکم کرده و جز این نخواهد بود و این زنده‌ترین و گویاترین پیام ماست» (۱۳۶۶/۰۶/۳۱). همان‌گونه که مشهود است، عقلانیت حاکم بر تئوری انقلاب اسلامی مبتنی بر بنیان‌های الهیاتی اسلام است؛ این بنیان‌ها می‌توانند حرکت تمدنی و ملی را توأمان تفسیر کرده و حرکت تکوینی و تاریخی و ملی را با یکدیگر هماهنگ سازند. این مبنا را می‌توان «حرکت سیاسی سه‌سطحی» نامید. مراد از این فرضیه آن است که تحولات سیاسی، مانند هر تحول دیگری در عالم نیازمند پایگاه قدرت هستند. این قدرت در قالب اراده‌های سیاسی ظهور پیدا می‌کند. اراده‌های سیاسی اگرچه دارای اختیار هستند، اما ساختارهای تکوینی و تاریخی و اجتماعی دایره‌ی تاثیر آن‌ها را تعیین می‌کند. اگرچه این اراده‌ها در سه مقیاس «حرکت عمومی عالم»، «حرکت عمومی بشر» و «حرکت عمومی ملت» قابل تفکیک از یکدیگر هستند، اما با یکدیگر در ارتباطند و در یکدیگر تاثیر گذاشته

و از همدیگر تاثیر می‌پذیرند. وجود یک حرکت منسجم در سه سطح «تکوینی»، «تاریخی» و «اجتماعی» باعث می‌شود که در برخی مواقع، شاهد بروز تحولاتی باشیم که فراتر از ظرفیت اراده‌ی یک جامعه باشد. تبعاً نظریه‌هایی که صرفاً در سطح اجتماعی، تحولات سیاسی را می‌سنجند، از محاسبه‌ی فاعل‌های تکوینی و تاریخی غفلت خواهند کرد. ظهور توأمان این اراده‌ها را می‌توان در نمونه‌ی مطالعاتی انقلاب اسلامی مشاهده کرد. این امر می‌تواند مبدا تحول در مطالعات انقلاب شده و به توسیع مرزهای دانش در این حوزه از علم بیانجامد. تبعاً اثبات این تئوری نیازمند تدوین‌های دقیق‌تری است، بنابراین، در این مجال تلاش می‌شود تا مستندات اصلی فرضیه‌ی فوق از منظر الهیات سیاسی در آرای آیت‌الله خامنه‌ای صورت‌بندی شود.

۵،۲،۱. حرکت تکوینی عالم

عمیق‌ترین لایه‌ی حرکت سیاسی سه سطحی، برخاسته از حرکت عمومی عالم است. عالم به‌مثابه یک موجود زنده‌ی در حال حرکت، همانند هر موجود زنده‌ی دیگری، مبدا و مقصدی دارد. عالم، مخلوق است و مختصات ویژه‌ای بر آن بار شده است. خلقت عالم از سر تصادف نیست و قابلیت‌های مشخصی برای نیل به مقصد معینی در آن گنجانده شده است. از این‌رو، نسبتی از جبر و تفویض بر آن حاکم است که اختیار خوانده می‌شود. اختیار موجب می‌شود از یک‌سو امکاناتی در اراده‌های پایین‌دستی وجود داشته باشند و از سوی دیگر، محدوده‌های غیرقابل‌تغییری بر بروز و ظهور استعدادها مؤثر باشند. برای مثال، یک نقطه‌ی آغازینی به‌نام هبوط برای انسان رقم زده شده و نکته‌ی بازگشتی به نام رجعت و قیامت در این سیر تعبیه گردیده است؛ پایان این سیر به امامت مستضعفین خواهد انجامید. اختیار انسان می‌تواند تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و تفکرات مختلفی را بیافریند و با ایجاد الگوهای مختلف زمامداری، در اختیار انسان‌های زبردست خود و در عالم طبیعت تصرف کند. از حرکت عمومی عالم در فلسفه‌ی اسلامی تحت عنوان «صیروت» یاد می‌شود:

آنقدر نظم در این ترکیب عظیم متنوع و پیچیده وجود دارد که هزاران قانون از

آن استنباط کرده‌اند؛ چون وقتی نظم غیرقابل تخلف شد، از آن قوانین تکوینی و بی‌تخلف استفاده می‌شود که ساخته و پرداخته‌ی یک فکر و اندیشه و تدبیر و قدرت است و تصادفاً به وجود نیامده است... ما می‌خواهیم براساس آن، این حکومت و این نظام و این حرکت را راه بیندازیم (۱۳۷۹/۰۹/۱۲).

حرکت عمومی عالم، احکامی را بر تحولات سیاسی بار می‌کند که در الهیات سیاسی قابل بحث و بررسی است. این احکام و نحوه‌ی ارجاع به آن در روایت آیت‌الله خامنه‌ای از آغاز فرآیند پیدایش و پویایی انقلاب اسلامی موکداً مورد توجه و تذکر بوده است.

۵.۲.۲. حرکت عمومی بشر

سطح دوم حرکت در تحولات عالم، حرکت عمومی بشر است. کل تاریخ بشر را می‌توان به‌مثابه یک کل متغیر دارای اراده نگاه کرد و قوانینی را از این حرکت عمومی استنباط نمود. تقسیم تاریخ به دو «دوره‌ی مقدماتی» و «دوره‌ی اصلی/حقیقی» از آن جمله است. آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید:

هر فردی از آحاد بشر می‌داند که این سیر عمومی بشر به کجا منتهی خواهد شد... یک کاروانی از پیچ‌وخم‌های دشوار... راه را می‌پیماید، برای اینکه خودش را به یک نقطه‌ای برساند... این نقطه عبارت است از یک اتوبان... همه‌ی آنچه در تاریخ بشر تا امروز مشاهده می‌کنیم، حرکت در همان کوره‌راه‌ها... بوده است... این اتوبان... دوران ظهور حضرت مهدی سلام‌الله‌علیه است... زندگی اصلی بشر و حیات مطلوب بشر از آنجا آغاز می‌شود... و او را به مقصد آفرینش می‌رساند؛ بشریت را می‌رساند، نه آحادی از بشریت را، نه افراد را؛ مجموعه‌ها را می‌رساند (۱۳۹۳/۰۳/۲۱) ما امروز در زمینه‌های مقدماتی عالم انسانی داریم حرکت می‌کنیم... بشریت در طول این چند هزار سال عمر خود، دارد از این کوره‌راه‌ها حرکت می‌کند تا به بزرگراه برسد (۱۳۸۹/۰۹/۱۰).

آیت‌الله خامنه‌ای در تحلیل اهداف بعثت، در کتاب طرح کلی اندیشه‌ی سیاسی اسلام به این

حرکت توجه کرده و فعل انبیا را به «کارخانه‌ی انسان‌سازی» (۱۳۹۹، ص ۳۰۵) تشبیه کرده‌اند.

۳,۴,۳. حرکت عمومی ملت

سومین سطح حرکت، متعلق به ملت است. بر اساس این، انقلاب اسلامی واجد یک حرکت عمومی است که در درون خود به مراحل راهبردی جزئی‌تری تقسیم می‌شود و نقشه‌ی راه انقلاب اسلامی را ترسیم می‌کند:

حرکت ملت ایران یک حرکت متکی به عقلانیت است... به تدریج این آگاهی و بصیرت همه‌گیر شد، تا در سال‌های پنجاه و شش و پنجاه و هفت به شکل یک حرکت عمومی در میان ملت ایران درآمد... آنچه در اول انقلاب در سال ۵۷ اتفاق افتاد، مرحله‌ی اول انقلاب بود؛ یعنی انفجار در مقابل نظام غلط باطل طاغوت و ایجاد یک نظام جدید بر مبنای آرمان‌ها و ارزش‌های نو و با لغت نو، با تعابیر نو، با مفاهیم نو... این ارزش‌ها اگر بخواهد تحقق بیخشد، یک دستگاه مدیریتی لازم دارد که آن می‌شود دولت انقلابی... بایستی به وسیله‌ی... قانون درست، اجرای درست، این آرمان‌ها و ارزش‌هایی که مطرح شده، این آرزوهای بزرگ انقلابی، یکی یکی در جامعه تحقق پیدا کنند؛ آن وقت نتیجه می‌شود جامعه‌ی انقلابی... بعد که جامعه‌ی انقلابی درست شد، آن وقت زمینه برای ایجاد تمدن انقلابی و اسلامی به وجود می‌آید (۱۳۹۷/۰۳/۰۷).

نکته‌ی مهم این بنیان الهیاتی، کاربست سیاسی حرکت سه‌سطحی یادشده در تدوین روایت مرجع انقلاب اسلامی است. در این روایت، انقلاب اسلامی محصول هماهنگی این سه سطح از حرکت است که با اراده‌ی ملت تعیین و صورت بیرونی پیدا کرده است:

خدای متعال در آن واحد دو چیز را آفریده است: یکی این عالم آفرینش را با همه‌ی قوانینش، با همه‌ی سننش. یکی هم قواعد شریعت را... این‌ها باهم منطبقند. اگر شما طبق قوانین الهی، یعنی آن اراده‌ی تشریحی حق عمل کردید،

زندگی شما و رفتار شما منطبق با قوانین آفرینش می‌شود... سنن آفرینش به انسانی که در این راه حرکت کند، کمک می‌کند؛ منتها شرطش این است که شما حرکت کنید. ملت ایران حرکت کرد، سنن آفرینش و قوانین طبیعی الهی به او کمک کرد. و آلا کی فکر می‌کرد در قلب حساس‌ترین نقطه‌ی عالم... ناگهان پرچم اسلام بلند بشود و این جامعه امت اسلامی را به اسلام دعوت کند... اما شد (۱۳۸۷/۰۵/۰۹).

نتیجه‌گیری

مسئله‌ی اصلی پژوهش حاضر، تحقیق درباره‌ی تأثیر فقدان نظریه‌ی بومی انقلاب بر اختلال در دولت‌سازی بود. هدف آن بود که از طریق صورت‌بندی روایت آیت‌الله خامنه‌ای از نحوه‌ی تأثیر نظریه‌ی انقلاب بر دیگر مراحل این حرکت عمومی، تدابیر نظری مناسبی برای تشکیل دولت مطلوب اسلامی استخراج کنیم. پدیده‌های اجتماعی خاصیت گشتالتی دارند؛ یعنی به‌مثابه یک کل و متشکل از متغیرهایی هستند که هویت پدیده را می‌سازند. اگر این عناصر و روابط و تناسبات فی‌مابین آن‌ها حفظ شده و با همان ضابطه‌ها تکامل پیدا کند، می‌توانیم از استمرار و تکامل همان پدیده‌ای صحبت کنیم و شاهد همان ویژگی‌ها باشیم که پیش‌تر تجربه‌اش کرده‌ایم. اگر انقلاب اسلامی در شرایطی پیروز شده که هیچکس تصور عبور از موانع پیش رو را نداشت، امروز نیز می‌توان شاهد تحقق دولت مطلوب اسلامی شد و بر موانعی غلبه کرد که به‌نظر دست‌نیافتنی می‌نمایند؛ شرط این کار آن است که متغیرها و تناسباتی که پیروزی انقلاب اسلامی را رقم زدند، در مرحله‌ی دولت‌سازی اسلامی نیز حضور داشته باشند.

در این راستا، آنچه مورد توجه قرار گرفت، برجسته کردن یک خلا جدی در حرکت نظری انقلاب اسلامی بود. نشان داده شد که علی‌رغم سپری‌شدن قریب به پنج دهه از پیروزی انقلاب، هنوز نظریه‌ای که بتواند مبتنی بر بنیان‌های تئوریک نهضت اسلامی - هم‌چون حرکت سیاسی سه‌سطحی - فرآیند پیدایش و پویایی انقلاب اسلامی را توضیح دهد، تدوین نشده است. فقدان این نظریه باعث می‌شود که ما درک روشن و کاربردی از نحوه‌ی پیدایش انقلاب

اسلامی نداشته باشیم و در تکرار و تعمیم آن در مرحله‌ی دولت‌سازی اسلامی متوقف شویم. خاستگاه این خلا را می‌توان در غلبه‌ی روایت‌های «تقلیل‌گرا» و «سهل‌پندار» پیرامون تحلیل و تفسیر انقلاب اسلامی ریشه‌یابی کرد. برای رفع این موانع، دست به دامان روایت آیت‌الله خامنه‌ای شدیم و تلاش کردیم بنیان الهیاتی‌ای تحت عنوان حرکت سیاسی سه‌سطحی را صورت‌بندی کنیم که محل رجوع ایشان در تبیین و تفسیر و راهبری انقلاب اسلامی بوده است. این حرکت یک تصویر هماهنگ میان سه ساحت تکوینی، تاریخی و ملی را ترسیم می‌کند که نه تنها در برآمدن و تداوم انقلاب اسلامی مؤثر بوده، بلکه امتیازات انقلاب اسلامی صرفاً با تاکید بر آن قابل تفسیر و توضیح است.

باید اقرار کرد که پرداختن به همه‌ی ابعاد بحث در حوصله‌ی این نوشتار نمی‌گنجد؛ لذا صرفاً به رئوس اصلی مدعا پرداخته شد و شرح آن را به فرصت‌های مفصل دیگر احاله شد. با این وجود بنابر دستاوردهای تحقیق می‌توان یک پیشنهادی بنیادین برای عبور از موانع نظری دولت‌سازی را مطرح کرد. از آنجایی که فلسفه در دوران ما نقشی کلیدی و تعیین‌کننده در تغییرات سیاسی دارد و فلسفه‌ی سیاسی به دلیل ماهیت عقلانی و هنجاری‌اش می‌تواند به ساز و کاری برای تحول در جامعه‌ی سیاسی تبدیل شود، لازم است که بنیان الهیاتی مذکور به زبان فلسفه درآمده و به یک دستگاه منضبط نظری جهت پشتیبانی از حرکت عمومی انقلاب اسلامی تبدیل شود. زیرا نظریه‌های سیاسی به تبع فلسفه‌ی سیاسی در تنظیمات و معادلات سیاسی اثر می‌گذارند. الگوها و مدل‌های اجرایی نیز با تکیه بر نظریه‌ها قابلیت تحقق و کنترل پیدا می‌کنند. در نبود یک نظام فلسفی جامع و در فقدان نظریه و الگو و مدل‌های اجرایی تبعاً نمی‌توان بر ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های دولت‌سازی و دولت‌داری فائق آمد. این ترجمان فلسفی از حرکت الهیاتی را می‌توان فلسفه‌ی حرکت اسلامی نامید. در نبود این نظام فلسفی باید اذعان کرد که انقلاب اسلامی با همه‌ی عظمت خود در رحم اجاره‌ای دولت مدرن به سر خواهد برد و در دستیابی به اهداف اجتماعی خود با موانع عدیده‌ای روبه‌رو خواهد بود.

کتابنامه

- افروغ، عماد، (۱۳۹۹)، *رابطه‌ی نظریه و عمل از حکمای باستان تا رئالیسم انتقادی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ایمان، محمدتقی، (۱۳۹۷)، *هویت معرفت علمی علوم اجتماعی در ایران*، تهران، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- باتامور، تی.بی، (۲۵۳۶)، *جامعه‌شناسی*، سیدحسن منصور و سیدحسن حسینی کلجاهی، تهران، شرکت سهامی انتشار کتاب‌های جیبی.
- بسکار، روی، (۱۳۹۳)، *رئالیسم انتقادی و نقد سنت پوزیتیویسم، اطلاعات حکمت و فلسفه*، سال نهم (۱۰۰).
- بشیر، حسن و غیاثی فتح‌آبادی، هادی، (۱۳۹۹)، *چالش‌های تمدنی پیش روی انقلاب اسلامی ایران، دوفصلنامه‌ی علمی مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی*، دوره‌ی ۳ (۸)، صص ۱-۲۸.
- بهرامی مقدم، سجاد و حیدری، مهدیه، (۱۳۹۹)، *چالش‌های فراروی تمدن نوین اسلامی در رویارویی با نظام وستفالیایی غربی، دوفصلنامه‌ی علمی مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی*، دوره‌ی ۳ (۸)، صص ۸۷-۱۲۲.
- بیزر، فردریک، (۱۳۹۸)، *هگل*، سیدمسعود حسینی، تهران، ققنوس.
- چالمرز، آلن.اف، (۱۳۸۷)، *چیستی علم؛ درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- حاجی صادقی، عبدالله، (۱۳۸۳)، *آسیب‌شناسی ارکان انقلاب اسلامی ایران*، مجله حصون، دوره‌ی اول (۲).
- حقیقت، سیدصادق، (۱۳۹۸)، *روش‌شناسی علوم سیاسی*، قم، انتشارات دانشگاه مفید.
- خرمشاد، محمدباقر، (۱۳۸۳)، *بازتاب انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های انقلاب: تولد و شکل‌گیری نسل چهارم تئوری‌های انقلاب*، مجله *جامعه‌شناسی ایران*، دوره‌ی پنجم (۳).
- زیار، محسن، (۱۳۹۳)، «آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی؛ بررسی موانع درونی تحقق دولت اسلامی»، کورزمن، چارلز، (۱۳۹۷)، *انقلاب تصورناپذیر ایران*، تهران، ترجمان.
- گیدنز، آنتونی، (۱۳۹۷)، *ساخت جامعه*، اکبر احمدی، تهران، انتشارات علم.
- عیوضی، محمدرحیم، (۱۳۹۷)، *آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه

اسلامی.

لطفی، مهرعلی، (۱۳۸۵)، آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی ایران، فصلنامه‌ی خط اول، سال اول (۲).
مارش، دیوید و استوکر، جری، (۱۳۸۸)، روش و نظریه در علوم سیاسی، تهران، پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.

مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۷۵)، نگاهی به رهیافت‌های مختلف در مطالعه‌ی انقلاب اسلامی ایران، فصلنامه علمی-پژوهشی راهبرد، (۹).

ملکوتیان، مصطفی، (۱۳۹۴)، نگرشی به نظریه‌های انقلاب و نقد و ارزیابی آن‌ها، دوفصلنامه‌ی مطالعات تحول در علوم انسانی، سال دوم (۴).

میرترابی، سیدسعید، (۱۳۹۶)، تحلیل شیوه‌ها و ابعاد نهادسازی در روند ساخته‌شدن دولت پس از انقلاب از منظر نهادگرایی تاریخی، فصلنامه‌ی دولت‌پژوهی، سال سوم (۹).

هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۷۵)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، محسن ثلاثی، تهران، نشر علمی.

منابع الکترونیکی

Holliday, fred (2009). The Islamic Republic of Iran After 30 Years. In: youtube. Reachable: https://www.youtube.com/watch?v=f_XZckhB360

پایگاه برخط خبرگزاری دانشجو: <https://snn.ir/fa/news/391375>.